

## تحلیل مقاومت‌های هرمان مهرگانی در برابر اعراب مسلمان\*

نجم‌الدین گیلانی<sup>۱</sup>  
علی‌اکبر کجباغی<sup>۲</sup>

### چکیده

هرمان یکی از سرداران نامی یزدگرد سوم بود که در دولت ساسانی، پایگاه رفیعی داشت. خاندان وی از دودمان‌های ممتاز عصر ساسانی به شمار می‌رفتند. در ایران باستان، هفت خاندان وجود داشت که به علت داشتن املاک و رعایای فراوان؛ همچنین، لیاقت و شجاعت در فن جنگاوری و سوارکاری، در موفقیت‌ها و ناکامی‌های سلسله‌های ایران باستان، تأثیر مستقیم داشته‌اند. خاندان هرمان نیز یکی از همین خاندان‌های بزرگ بود که در زمان ساسانیان توانستند همچنان موقعیت خود را حفظ کنند و در تحولات سیاسی این سلسله، نقش فعال و مؤثری داشته باشند. زادگاه هرمان بنا بر گفته‌ی منابع، مهرگان کدک (دره‌شهر کنونی) بوده؛ اما محل حکمرانی خاندان او خوزستان و مهرگان کدک و ماسبدان بوده است. هرمان پس از شکست ایرانیان در نبرد قادسیه، توانست حدود یک سال و شش ماه در مقابل اعراب مقاومت کند. مقاله‌ی حاضر، با استناد به منابع و به روش تحلیلی، با هدف واکاوی زادگاه هرمان، محل حکمرانی خاندان او، نقش او در تحولات سیاسی و فرهنگی اواخر عهد ساسانی و اوایل عصر اسلامی و دلایل مقاومت‌های او در مقابل اعراب مسلمان، به نگارش درآمده است.

**واژگان کلیدی:** هرمان، مهرگان کدک، اعراب مسلمان، ساسانیان، خوزستان.

ngilani58@gmail.com  
aliakbar.kajbafi@yahoo.com

۱- دانشجوی دکتری تاریخ محلی، دانشگاه اصفهان و نویسنده مسئول

۲- دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

\* این مقاله از پایان‌نامه‌ی دکتری نویسنده‌ی مسئول با عنوان «تحلیل نقش نخبگان خوزستان در توسعه فرهنگ و تمدن ایران و اسلام، از قرن ششم تا دهم میلادی» استخراج گردیده است.



### مقدمه (طرح مسئله، سؤالات و ضرورت تحقیق)

مهمترین گروه نجبای پارتی، هفت خاندان بزرگ بودند که در رأس طبقات اجتماعی، پس از خاندان سلطنتی قرار داشتند. در بین آنها دودمان مهران و اسپندیاد، انتساب به سلسله‌ی اشکانی را جزء امتیازات خود می‌دانستند و بدان مباحثات می‌کردند (بیانی، ۱۳۵۵: ۷۸). هر کدام از این هفت خاندان، قسمتی از خاک کشور را در اختیار داشتند و در منطقه‌ی تحت حکمرانی خود همانند یک پادشاه، حکومت می‌کردند؛ در واقع، پادشاهی در دل پادشاهی بزرگتر تشکیل داده بودند و به همین خاطر بود که پادشاهان ایران باستان، لقب «شاه‌شاهان» یا «شاهنشاه» داشتند؛ به عنوان نمونه محل حکمرانی خاندان‌های «سورن» در سیستان، «مهران» در ری، «کارن» در طبرستان و خاندان «هرمان» در مهرگان کدک، ماسبدان و خوزستان بود (طبری، ج ۵، ۱۳۶۲: ۱۸۸۳-۱۸۸۵). این خاندان‌ها از پایه‌های اصلی دولت ساسانی بودند و جایگاه ممتازی در ساختار سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی کشور داشتند؛ همچنین، مناصب کشوری و لشکری فراوانی در این دوره بر عهده داشتند. هرگاه کشور از طرف بیگانگان، مورد هجوم قرار می‌گرفت؛ این خاندان‌ها با افراد تحت فرمان خود به مقابله با دشمن می‌شتافتند و چون اکثراً جزء طبقه‌ی نظامیان و در امور نظامی، زبده و شجاع بودند؛ معمولاً شرکت آنان در جنگ، به مثابه پیروزی بر دشمن بود؛ همچنان که خاندان سورن به فرماندهی «سورنا» در مقابل کراسوس رومی، فتح بزرگی را برای کشور به ارمغان آورد و خاندان مهران در عهد ساسانی، به فرماندهی بهرام چوبینه، توانست نیروی عظیم ترکان را به زانو در آورد و خاندان هرمان نیز به فرماندهی هرمان در تاریخ فتوحات اسلامی، نامی درخشان از خود به جا گذاشت. هرمان در برابر اعراب مهاجم، کاردانی زیادی از خود نشان داد. او توانست حدود یک‌سال و شش ماه در مقابل اعراب، مقاومت کند؛ هر چند کوشش‌های وی به نتیجه نرسید و عاقبت ناچار به تسلیم شد؛ اما این امر هرگز از ارزش و شایستگی او نکاست؛ زیرا آنقدر نبوغ داشت که پس از اسارت، همواره طرف مشورت عمر، دومین خلیفه‌ی مسلمین باشد. مقاله‌ی حاضر، ضمن واکاوی زادگاه و محل حکمرانی هرمان و نقش او در تحولات سیاسی- فرهنگی اواخر ساسانی و اوایل اسلامی، به دنبال تحلیل مقاومت‌های طولانی مدت هرمان مهرگانی در مقابل اعراب مسلمان می‌باشد.

اهمیت و ضرورت این پژوهش در این است که نوشتن در مورد قهرمانان، مشاهیر و مفاخر این مرز بوم، جدا از حس سپاسگزاری و ادای احترام به آنان که وظیفه‌ی هر ایرانی نژاده‌ای است، می‌تواند سببی برای تشویق جوانان و تقویت روحیه‌ی جانفشانی و از خود گذشتگی در راه میهن باشد؛ به‌ویژه در عصر حاضر که بلندگی به پیشینه‌ی تاریخی و شور و شوق به شناخت شخصیت‌های تاریخی مناطق مختلف کشور، در سراسر ایران اسلامی، گسترش یافته و اشتیاق به شناخت موارد فوق در میان همه‌ی اقشار به ویژه نسل جوان کشورمان بیش از پیش محسوس است. علاوه بر این، یکی از راه‌های مبارزه با فرهنگ بیگانه، غنا بخشیدن به فرهنگ خودی و ارزش قائل بودن برای مفاخر و مشاهیر بومی است.



### پیشینه‌ی تحقیق

در بسیاری از پژوهش‌های تاریخی مربوط به دوره‌ی ساسانیان، مطالب پراکنده و مهمی درباره‌ی هرمزان، مطرح شده است و هر یک به شکلی به آن پرداخته‌اند؛ به عنوان نمونه محمدی ملایری در کتاب «فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی»، فصلی را به هرمزان و خدمات فرهنگی او برای جهان اسلام، اختصاص داده است؛ همچنین، علی حصوری در کتاب «آخرین شاه»، تحلیل‌های جدیدی در ارتباط با دلیل مقاومت‌های هرمزان ارائه داده است. وی می‌نویسد: تمام کارهای هرمزان (جنگ‌ها، شیوه‌ی اسارت و امان گرفتن او)، حساب شده و از روی تدبیر بوده است؛ اما تاکنون پژوهش مستقلی در رابطه با موضوع مورد نظر، نوشته نشده است.

### زادگاه و محل حکمرانی هرمزان

زادگاه هرمزان، مهرگان کدک (دره‌شهر کنونی) و محل حکمرانی او و خاندانش، خوزستان، مهرگان کدک و ماسبدان بوده است. تمامی منابع موجود، متفق‌القولند که زادگاه هرمزان، مهرگان کدک و محل حکمرانی او، اهواز بوده است و حتی این منابع تصریح می‌کنند که قوم و یاران هرمزان نیز ساکن مهرگان کدک بوده‌اند؛ چنان‌که طبری می‌نویسد: «هرمزان یکی از خاندان‌های هفت‌گانه پارسی بود و قوم وی، مهرگان قذف بود و ولایت اهواز و چون به روز قادسیه هزیمت شد، سوی قوم خویش رفت و شاه آنها شد و به کمک آنها با هرکس که می‌خواست، پیکار می‌کرد» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۸۸۳). ابن اثیر، مسعودی و بلاذری نیز مشابه عبارت طبری را آورده‌اند و می‌گویند که هرمزان و پیروانش در مهرگان کدک و اهواز اسکان داشتند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۶۵؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۴۰؛ مسعودی، ۱۳۵۵، ج ۱: ۶۵۷). شهبازی نیز می‌گوید: «خانه و زادگاه هرمزان در مهرگان کدک بود؛ ولی او به عنوان شاه اهواز از سوی خسرو پرویز منصوب شد.» (شهبازی، ۲۰۰۴: ۱ - ۴۶۰)؛ چنان‌که وقتی هرمزان را به اسارت؛ به مدینه می‌بردند؛ عمر، خلیفه‌ی مسلمین، به مغیره بن شعبه که مترجم او بود می‌گوید: «بگواز کدام سرزمینی؟... هرمزان گفت: مهرگانی» (طبری، ۱۳۶۲: ۵: ۱۹۵۲).

لازم به ذکر است - چنان‌که اشاره شد - خاندان هرمزان؛ علاوه بر خوزستان و مهرگان کدک، بر ماسبدان نیز حکمرانی می‌کردند؛ به گونه‌ای که در منابع مختلف ذکر شده، هنگام ورود اعراب به ماسبدان، حاکم این شهر، آدین پسر هرمزان بوده است. این شهر در جنگی که در منطقه‌ای به نام «هندف» رخ داد، با کشته شدن آدین، به تصرف اعراب مسلمان درآمد (همان: ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۱۴).

### سبب مقاومت‌های طولانی مدت هرمزان

هرمزان در تاریخ ایران، با چهره‌ی سرداری دلیر و سرافراز و آشتی‌ناپذیر جلوه می‌کند که در دفاع از خود و قلمرو تحت فرمانروایی خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده و در برابر ناکامی‌های پی‌درپی در مقابل اعراب مسلمان، به آسانی ناامید نشده و تا آخرین حد امکان از پای نشسته است.



برای دفاع از سرزمین‌هایی که به وی سپرده شده بود، کوشش بسیار نمود و در مقابل اعراب مسلمان به سختی ایستادگی کرد؛ به طوری که بنا به گفته‌ی منابع، هشتاد نبرد را در شوشتر در مقابل اعراب سامان داد (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۸۹۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۷۲) و این غیر از سامان دادن نبرد تیری و مناذر، جنگ اهواز و جنگ رام‌هرمز بود (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۶۷-۱۴۷۲؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۰۰-۲۰۴؛ نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۰-۱۷۶؛ ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۵۱۷). هرمزان، نخست در قادسیه با اعراب روبه‌رو شد و در این جنگ فرماندهی جناح راست لشکر را بر عهده داشتند؛ یعنی پس از رستم فرخزاد، مقام دوم فرماندهی سپاه بر عهده‌ی او بود (نویری، ۱۳۶۴: ۱۷۰-۱۷۶؛ ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۵۱۷). اما ایرانیان در این جنگ، شکست خوردند؛ هر چند شرح عوامل این شکست، در این مجال نمی‌گنجد؛ اما عواملی مانند: فساد و اختلافات درونی دربار ساسانی، بروز جنگ‌های طولانی مدت با دولت روم شرقی، خالی شدن خزانه‌ی دولت و تشدید فشار و تحمیل مالیات‌های سنگین بر توده‌ها، قحطی و شیوع وبا، فساد روحانیون زرتشتی، اختلافات بین لشکریان خراسان و عراق عجم، خودسری آخرین شاهان ساسانی در بدبینی و تحقیر سرداران لایق و فداکاری مانند بهرام چوبین، مردانشاه و شهربراز، کشته شدن خسرو پرویز و آشفتگی‌های سیاسی و نظامی متعاقب آن و مواردی از این دست، سیر تدریجی و درونی دولت ساسانی را از توانمندی به ناتوانی و از استقرار و ثبات به آشفتگی و نابسامانی تبدیل کرد (محمدی ملایری، ۱۳۷۹: ۲۳۷؛ پورشریعی، ۲۰۰۹: ۱۲۳؛ کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۱۶۱؛ فرای، ۱۳۸۸: ۵۳۵؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۲؛ دریایی، ۱۳۸۱: ۸۸؛ ایمانی‌پور و گیلاتی، ۱۳۸۹: ۱-۲۸)؛ به طوری که در این اواخر، پادشاهان ساسانی، بازیچه‌ی دست بزرگان و اسپهبدان شده بودند و آنان شاهی را پس از شاه دیگر، به پادشاهی می‌نشانند. در این دوره، چنان اوضاع حکومت ساسانی به هم ریخته و آشفته بوده است که هیچ مورخی؛ حتی موفق نشده است طول مدت سلطنت شاهان را درست بنویسد (حصوری، ۱۳۷۱: ۱۴). دولت ساسانی در چنین وضعی بود که در جنگ قادسیه شکست خورد و حتی می‌توان گفت بسیاری از فرمانروایان محلی با اعراب، همکاری کردند (ایمانی‌پور و گیلاتی، ۱۳۸۹: ۵۲ و ۵۳). عوامل بالا خود کافی بوده است تا تواناترین امپراتوری‌ها را در فشار قرار دهد و نیروی آن را چنان تحلیل برد که از آن چیزی باقی نگذارد (حصوری، ۱۳۷۱: ۱۴).

با این همه، زمانی که اعراب مسلمان، ارتش شاهنشاهی ساسانی را شکست دادند، در فلات ایران با بزرگان و فرماندهان محلی؛ مانند هرمزان روبه‌رو شدند که این جنگ‌ها بسیار طولانی مدت‌تر از جنگ‌های قادسیه و نهاوند بودند. دلیل این امر روشن است؛ چرا که این موضوع، خود بیانگر این مسئله مهم می‌باشد که حکام محلی و به تبع از آنان مردم، بیشتر علاقمند به حفظ شهر و زادگاه خود بودند تا دفاع از کل شاهنشاهی؛ زیرا چنان که ذکر شد هم حاکمان محلی و هم مردم از نظام شاهنشاهی ساسانی، خسته شده بودند (دریایی، ۱۳۸۱: ۸۸). خلل و فساد داخلی و نفاق و درگیری بین بزرگان و سران دولت ساسانی، اوضاع ایران را آشفته کرده بود. فساد کارگزاران دربار، سرداران،

حکمرانان و موبدان بیش از آن بود که بتوانند به حکومت ساسانی، معنای یک دولت بدهد (حصوری، ۱۳۷۱: ۱۵)؛ به همین دلیل، عامه‌ی مردم میلی به دفاع از نظام شاهنشاهی ساسانی نداشتند و حتی در بعضی موارد، به استقبال مهاجمان رفتند. اگر عامه مردم با مهاجمان به چشم عداوت می‌نگریستند، این فتوحات چنین آسان دست نمی‌داد (زرین کوب، ۱۳۸۵: ۱۳ و ۱۴)؛ بنابراین با وجود فساد و خللی که در همه‌ی ارکان دولت ساسانی دیده می‌شد، جای تعجب نیست اگر رستم فرخزاد، شکست ایران در برابر سپاه تازه نفس تازی را پیش‌بینی می‌کند. این نکته خود بیانگر آگاهی رستم از اوضاع اجتماعی مردم و سپاهیان و نارضایتی آنان از دولت ساسانی است و می‌رساند که رستم و دیگر سرداران ایران مانند هرمزان، امیدی به پیروزی نداشتند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۶۶).

تاریخ ایرانیان به کرات نشان داده است که هر زمانی که حکومت بدلیل عوامل داخلی و یا خارجی تضعیف می‌شود و یا بر مردم ظلم می‌کند، مردم از سقوط حکومت، حمایت می‌کنند و یا خنثی باقی می‌مانند. ایرانیان، خود با کمک اعراب، فرمانروایان ظالم و ناتوانشان را به زیر کشیدند. ساسانیان در جنگ‌های قادسیه و نهروان، خیلی ضعیف، ظاهر شدند و حتی سران نظامی و شهری یزدگرد هم او را تنها گذاشتند و به اعراب پیوستند (کاتوزیان، ۲۰۰۹: ۶۵ و ۶۶)؛ چنان که در منابع آمده است، «سیاه» یکی از سرداران یزدگرد سوم بود که او را با ۷۰ هزار سپاهی، برای جنگ با اعراب به شوش فرستاد؛ ولی او سپاه خود را به صلح با ابوموسی اشعری، ترغیب کرد و به اسلام گروید. بدان شرط که با ایرانیان جنگ کنند و عرب را نکشند و هرگاه اعراب به نبرد با ایرانیان پرداختند، آنان را یاری دهند تا عطایای عرب، نصیب آنان گردد. عمر نیز این معاهده را تأیید نمود. پس همه اسلام آوردند و در فتح شوشتر، شرکت نمودند (ابن خلدون، ۱۳۷۹: ۵۴۳)؛ ولی در ارتباط با دفاع از شهر و دیار و خانمان خود، وضع به گونه‌ای دیگر بود. در هر شهری که مورد تجاوز و دستبرد عرب‌ها واقع می‌شد، ناراضیان تا آنجا که ممکن بود، مقاومت می‌کردند و تا وقتی که به کلی از دفاع و مقاومت ناامید نشده بودند، در برابر فاتحان تسلیم نمی‌شدند (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۸۸ و ۸۹). در همه‌ی شهرها و ولایات ایران، اعراب مسلمان با مقاومت‌های سخت مردم روبه‌رو می‌شدند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۶). هرمزان نیز با وجود این که در نبرد قادسیه و جلولا شرکت داشت؛ ولی مقاومت‌هایی که وی با پشتیبانی مردم خوزستان و مهرگان کدک (دره شهر کنونی) در مقابل اعراب از خود نشان داد، طولانی‌تر و کارسازتر بود (بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۰۰-۲۰۴؛ طبری، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۸۸۳). نظری وجود دارد دل بر اینکه هرمزان با مقاومت‌ها و جنگ و گریزهایی که در مقابل اعراب از خود نشان داد، قصد داشت که با تدبیر، لشکریان عرب را به خود مشغول دارد تا یزدگرد سوم از شرق ایران، نیرو سازماندهی کند و جلوی تهاجم آنان را بگیرد که این امر اتفاق نیافتاد (حصوری، ۱۳۷۱: ۲۶-۳۰).

علاوه بر موارد مذکور، به‌نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم مقاومت‌های هرمزان، وفاداری به ساسانیان و احساس مسئولیت، نسبت به کشور و زادگاه خود بود. شاید طبیعی به‌نظر رسد که



فرمانده‌ی رده بالای مانده هرمان با هیچ قیمتی حاضر به تسلیم در مقابل دشمن نباشد؛ همچنان که دیگر سرداران هم‌رزم هرمان، مانند مهران رازی (پسر بهرام چوبین)، رستم فرخزاد و بهمن جادویه تا آخرین نفس جنگیدند و در راه وطن کشته شدند. این سرداران مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دادند؛ چنان که فردوسی از زبان رستم فرخزاد در پاسخ به سعدبن ابی وقاص که از رستم می‌خواهد تسلیم شود، آورده است:

بگویش که در جنگ مردن به نام به از زنده دشمن بدو شاد کام  
مرا عار آید از این زندگی که سالار باشم کنم بندگی  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۷۷)

بنابراین، هرمان که تا پیش از این؛ همانند یک «شاه» بر مهرگان کدک، ماسبدان و خوزستان، حکمرانی کرده بود، به سادگی حاضر به تسلیم نمی‌شد. او با جنگ و صلح‌های مکرر اعراب مسلمان را آزار می‌داد و لشکر عظیم آنان را به ستوه می‌آورد و در نهایت پس از آن که بسیاری از فرماندهان آنان را کشت و دیگر امیدی به پیروزی نداشت، با خیانت مجبور به تسلیم شد؛ ولی اسارت او نه تنها پایانی برای زندگی سیاسی و قهرمانی‌های او نبود؛ بلکه سببی برای بزرگی هر چه بیشتر نام او شد؛ چرا که در پس پرده‌ی تن به اسارت دادن او نیز گویا رازی نهفته بود که در ادامه خواهد آمد.

### جنگ‌ها و اسارت هرمان

هرمان پس از آنکه، در نبرد قادسیه شکست خورد، با سپاهیان خود به خوزستان رفت و از آنجا بنای تعرض را با اعراب گذاشت و چنان که ذکر شد آنان را به ستوه آورد. عقبه بن غزوان، فرمانده ایشان از سعد، کمک خواست. سعد نیز نعمان بن مقرن را به یاری وی فرستاد و چون طوایفی از اعراب بنی کلیب پیش از اسلام به خوزستان آمده و در آنجا اقامت گزیده بودند و ایرانیان نیز از ایشان ایمن بودند، سرداران عرب آنان را به طرف خویش متمایل ساخته و بدین سان هرمان را غافل گیر کردند؛ از این رو، هرمان در خود تاب ایستادگی ندید و درخواست صلح کرد و عتبه نیز درخواست وی را پذیرفت؛ به آن شرط که مهرگان کدک و اهواز همچنان در دست وی بماند. هرمان، چندی بدین منوال گذرانید تا وقتی که بین او و چند تن از اعراب وائل و کلیب، بر سر حدود املاکشان اختلاف پدید آمد و از طرف اعراب، دو تن برای رسیدگی به اختلاف آنها بیامدند؛ چون این دو تن، حق را به اعراب دادند، هرمان پذیرفت و در اثر آن، پیمان آشتی را که با ایشان بسته بود، شکست و دوباره سپاهی بیاراست و به مقابله با اعراب پرداخت. اعراب مذکور چگونگی این جریان را به عمر نوشتند و او لشکر انبوهی به کمک آنها فرستاد. هرمان چون دشمنان را بدان سان آماده جنگ و خود را در برابر ایشان، ناتوان یافت؛ از آنجا به رامهرمز رفت و برای بار دوم میان او و مسلمانان، آشتی شد؛ لیکن این آشتی هم پایدار نماند و چندی نگذشت که بین او و نعمان بن مقرن، جنگ سختی در گرفت که در اثر آن هرمان رامهرمز را هم ترک گفت و به شوشتر رفت. هرمان در شوشتر هم بی کار نشست؛

بلکه با کوششی فراوان به گرد کردن سپاه پرداخت و بزودی خود را برای مقابله با اعراب مهاجم، آماده ساخت. اعراب چون چنان دیدند از هر طرف به شوشتر روی آوردند. عمر نیز ابوموسی اشعری را بالشکری بزرگ به یاری ایشان، گسیل داشت و اینان شهر شوشتر را چون انگشتری از هر سو، در میان گرفتند. محاصره‌ی شهر، چندین ماه به طول انجامید و به واسطه‌ی پایداری سختی که هرمرزان از خود نشان داد، محاصره‌کنندگان نتوانستند بزودی آنجا را بگشایند؛ به گونه‌ای که چند تن از فرماندهان عرب؛ مانند مجزاه بن ثور و براء بن مالک به دست هرمرزان، کشته شدند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۶۷-۱۴۷۲؛ بلاذری، ۱۳۳۷: ۲۴۰-۲۴۴). هرمرزان پس از چند ماه که در محاصره بود، هشتاد بار از حصار شوشتر بیرون آمد و جنگ کرد؛ اما بی نتیجه بود. در این بین یکی از اهالی شوشتر به نام «سیا» نزد نعمان آمد، امان خواست و راه ورود به شهر را نشان داد. اعراب، وارد شهر شدند و هرمرزان را که به قلعه پناه برده بود، محاصره کردند. هرمرزان گفت: «صد تیر دارم و تیر من به خطا نمی‌رود و چه سود که صد کس از شما بکشم یا زخمی کنم. گفتند: پس چه می‌خواهی؟ گفت: دست در دست شما می‌نهم که حکم با عمر خلیفه باشد. پس از پذیرش درخواست او، هرمرزان کمان از دست بیانداخت و اسیر شد» (طبری، ج ۵، ۱۳۶۲: ۱۸۹۵-۱۹۰۴).

هرمرزان را پس از اسارت به مدینه بردند و جامه‌ی زربافتش را بر او پوشاندند و تاج گوهرنشان وی را بر سرش نهادند و آذین بر او بستند تا عمر و مسلمانان او را ببینند (همان: ۱۸۹۷؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۷۳)؛ ولی عمر حاضر نشد با او سخن گوید تا لباس جواهرنشانش را با لباس ساده عوض نکرند؛ سپس، عمر از وی می‌پرسد: فرجام کار خدا را چگونه دیدی؟ هرمرزان پاسخ می‌دهد: «ای عمر، ما و شما به روزگار جاهلی چنان بودیم که خدا ما را به هم وا گذاشته بود و ما بر شما چیرگی داشتیم و چون اکنون خدا با شما همراه شد، بر ما چیره شدید»؛ سپس، عمر از هرمرزان می‌خواهد که دلیل جنگ‌های پی در پی خود با اعراب را بگوید. هرمرزان آب طلب می‌کند؛ آب را که برایش آوردند، گفت: می‌ترسم در حین خوردن آب مرا بکشی. عمر به وی می‌گوید تا آن را نوشیده‌ای، در امانی. هرمرزان بلافاصله آب را می‌ریزد. عمر دستور می‌دهد دوباره برایش آب آورند تا تشنگی و مرگ را با هم به وی نچشانند. هرمرزان می‌گوید نیازی به آب ندارم. خواستم با این کار امان بگیرم، گفתי تا آب را نوشی، تو را نخواهم کشت و اینک من آن آب را ریخته‌ام و تو نمی‌توانی مرا بکشی؛ ولی عمر، هرمرزان را به دروغ‌گویی، متهم گردانید و قصد کشتن هرمرزان را داشت. انس بن مالک، به عمر گوشزد کرد که راست می‌گوید؛ تو او را امان دادی؛ سپس، عمر، اسم چند تن از فرماندهان عرب را که به دست هرمرزان، کشته شده بودند، نام می‌برد و می‌گوید: چگونه من قاتل اینان را امان دهم: «ای انس، آیا من کشته‌ی مجزاه بن ثور و براء بن مالک [برادر خودت] را امان دهم!» پیرامونیان نیز به عمر گفتند که او را امان داده‌ای. عمر رو به هرمرزان کرد و گفت: «مرا فریفتی؛ به خدا فریفته نشوم؛ بلکه باید اسلام آوری [وگرنه تو را بکشم]. او اسلام آورد» (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۴۷۴) و هرمرزان از همین



تاریخ به اسلام گروید.

### هرمان پس از اسارت

در روزگاری که هرمان در مدینه به سر می‌برده، در جامعه‌ی اسلامی نیز همچنان دارای قدر و منزلت بوده و خلیفه هم او را راجمند می‌داشته است؛ چنان که وقتی بنا شد به بعضی از دهقانان و بزرگ‌زادگان ایرانی که در مدینه اقامت داشتند از غنائم حاصله، بهره‌ای بدهند؛ عمر، هرمان را برتر از دیگران گرفت و برای وی دو هزار درهم؛ یعنی دو برابر دیگران، وظیفه مقرر داشت (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۳۲؛ محمدی ملابری، ۱۳۷۹: ۶۱).

### نقش هرمان در وضع تاریخ

در رابطه با ابداع‌کننده‌ی تاریخ مسلمانان، اختلاف نظر وجود دارد. در بعضی از منابع آمده است که وضع تاریخ به دستور عمر و با مشورت علی علیه‌السلام صورت گرفته که وی هجرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه را پیشنهاد کرده است (ابن سعد، بی تا: ۲۸۱)؛ اما اینکه عمر چگونه به فکر وضع تاریخ افتاد، روایت‌های گوناگونی وجود دارد. بنا به گفته‌ی ابوریحان بیرونی، در زمان عمر وقتی حواله‌ای به او دادند که تاریخ پرداخت آن ماه شعبان بود، عمر پرسید کدام شعبان؟ آیا همین ماهی که در آن هستیم یا شعبانی که خواهد آمد؟ آنگاه یاران پیغمبر را گرد آورد و از آنها درباره‌ی این موضوع که موجب سرگردانی می‌گردد، نظر خواست؛ آنها گفتند: باید راه و چاره را از آیین ایرانیان آموخت؛ سپس، هرمان را خواستند و از او در این باره سؤال کردند، او گفت: ما را حسابی است که به آن «ماه، روز» گوئیم؛ پس، آن را به صورت مورخ معرب ساختند و مصدر آن را هم، تاریخ گفتند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۴۸).

طبری نیز روایت‌های گوناگونی در ارتباط با تأسیس تاریخ آورده است؛ چنان که در یک روایت، تأسیس دیوان را به پیامبر (ص)، در روایتی دیگر به عمر بن خطاب و در یک روایت به حضرت علی (ع) نسبت می‌دهد؛ ولی در چند روایت تأیید می‌کند که تاریخ نهادن را از ایرانیان به عاریه گرفتند. این روایات، فرضیه‌ی دخالت هرمان در تأسیس دیوان را تقویت می‌کند؛ چنان که در یکی از روایت‌های خود که بسیار به گفته‌ی ابوریحان بیرونی نیز شباهت دارد، می‌گوید: «از میمون بن مهران روایت کرده‌اند که حواله‌ای به نزد عمر آوردند که باید در شعبان داده شود و عمر گفت: این کدام شعبان است؟ شعبان آینده یا شعبانی که در آن هستیم؟... عمر به یاران گفت: چیزی برای مردم بنهید که توانند شناخت. بعضی‌ها گفتند: به تاریخ روم بنویسید...؛ بعضی دیگر گفتند: از تاریخ پارسیان بنویسید. گفته شد که در میان پارسیان وقتی شاهی بیاید مدت شاه پیشین را رها کنند و همسخن شدند که بینند پیغمبر چند سال در مدینه اقامت داشته بود که ده سال بود و تاریخ را از هجرت پیغمبر خدای صلی‌الله‌علیه و سلم نوشتند» (طبری، ۱۳۶۲، ج ۳: ۹۲۳)؛ همچنین، طبری روایت می‌کند: «یکی پیش عمر بن خطاب برخواست و گفت: تاریخ نهید. عمر گفت: تاریخ نهادن چیست؟



گفت: چیزی که عجمان کنند و نویسند در ماه فلان از سال فلان. عمر گفت: چیزی نکوست. بنا شد تاریخ نهند» (همان: ۹۲۴).

حمزه اصفهانی نیز می‌گوید: در اثر اختلاف‌هایی که در شمارش ماه و روز و سال، بین اصحاب و یاران در زمان عمر، روی داده بود، به فکر چاره‌جویی افتادند. عمر از هرمان پرسید چه باید کرد؟ هرمان پاسخ داد: ما گاهشماری خود را به ماه و روز می‌خوانیم که به معنای شمارش ماها و روزها است، این کلمه مصدر آن تاریخ ساختند (اصفهانی، ۱۳۶۴: ۴). با توجه به موارد مذکور می‌توان گفت هرمان در وضع تاریخ مسلمانان، نقش بارزی داشته است.

### تأسیس دیوان

در ارتباط با تأسیس دیوان نیز نظریات مختلفی وجود دارد؛ اما آنچه مسلم می‌باشد خاستگاه ایرانی بودن آن است. این که ابن خلدون ریشه‌ای کهن برای آن بیان می‌کند (ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۴۶۵)، خود می‌تواند تأییدی بر ایرانی بودن اصطلاح دیوان باشد؛ مسلماً شخصی ایرانی آشنا به دیوانسالاری ایران باید در تدوین آن دخالت داشته باشد، و البته نقش افراد دیگر را در حد مشورت، نمی‌توان انکار کرد. ابن طقطقی در مورد شرایط تأسیس نخستین دیوان، چنین شرح می‌دهد: «در صدر اسلام، مسلمانان همان سپاهیان بودند و جنگ ایشان هم برای دین بود نه برای دنیا. در میان آنها نیز پیوسته کسانی یافت می‌شدند که بخشی از مال خود را در راه خیر، بذل می‌کردند و در مقابل یاری اسلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله به هیچ‌گونه پاداش، جز از جانب خداوند، چشم نمی‌داشتند. پیغمبر (ص) و ابوبکر، هیچ کدام برای آنها وظیفه‌ای مقرر نکرده بودند؛ لیکن چون به جهاد می‌رفتند و مالی به غنیمت می‌آوردند، هر یک بهره‌ای را که دین برای او معین کرده بود، دریافت می‌کردند و چون از اطراف هم مالی به مدینه می‌رسید، آن را به مسجد می‌آوردند و پیامبر (ص) آن را میان آنها تقسیم می‌کرد. در تمام مدت خلافت ابوبکر هم بدین منوال می‌گذشت؛ ولی چون سال پانزدهم هجری رسید، عمر که در این هنگام بر مسند خلافت نشسته بود؛ مشاهده کرد که کشورها یکی پس از دیگری به دست مجاهدان اسلام گشوده می‌شوند و گنجینه‌های ایران به تصرف درآمده است و بارهای زر و سیم و جواهرات گران‌بها و لباس‌های فاخر، به مدینه وارد می‌گردد؛ پس، چنین اندیشید که به مسلمانان، گشایشی دهد و تمام آن اموال را میان آنها تقسیم کند؛ ولی نمی‌دانست این کار را چگونه انجام دهد و همه‌ی آن اموال را چگونه ضبط کند. در این هنگام یکی از مرزبانان ایران که در مدینه بود، چون عمر را در کار خود سرگردان یافت به وی گفت: پادشاهان ایران را چیزی است که آن را دیوان می‌نامند و تمام جمع و خرج کشور ایشان در آن ضبط است و هیچ چیز از آن خارج نیست، هر کسی از دولت وظیفه و مقرری دارد، نامش در آن ثبت است و هیچ‌گونه خللی بر آن راه نمی‌یابد؛ پس، عمر متوجه این امر شد و شرح آن را پرسید. مرزبان چگونگی آن را شرح داد و همین که عمر آن را نیک در یافت، به تأسیس دیوان پرداخت و برای هر یک از مسلمانان، نوعی وظیفه مقرر داشت



و برای همسران، کنیزان و نزدیکان پیامبر(ص) نیز سهمی تعیین کرد؛ به‌طوری که همه‌ی درآمد‌ها مصرف می‌شد و چیزی در بیت‌المال نمی‌ماند» (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۱۱۲ و ۱۱۳). مورخان، مرزبان مورد نظر را هرمان می‌دانند (محمدی ملایری، ۱۳۶۲: ۲۰).

### هرمان و قتل عمر

اینکه قتل عمر را بدون برنامه‌ریزی و زمینه‌های قبلی، به دست فیروز ابولؤلؤ، غلام هرمان؛ فقط بر اساس عاطفه و احساس همدردی او با اسرای نهاوند (قمی، ۱۳۶۱: ۳۰۳؛ مسعودی، ۱۳۵۵: ۷۳۶) بدانیم، نظری سطحی می‌باشد؛ از این رو، باید به دنبال ریشه و دلیل اصلی این اتفاق بود. در منابع، شواهدی دال بر اینکه قتل عمر با طرح و برنامه‌ی قبلی بوده است، وجود دارد و طراح قتل او نیز هرمان بوده است. مؤلف کتاب اُضواء علی السننه‌ المحمدیه، چنین اعتقاد دارد که حتی کعب‌الاحبار در قتل عمر دخالت داشته؛ زیرا عمر پس از شنیدن احادیث جعلی وی، از حدیث گفتنش جلوگیری کرده و کعب نیز مترصد فرصتی بوده است تا ضربه‌ای سخت بر عمر وارد کند؛ از این رو، وی از گروهی سرّی بود که هرمان در رأس آن بود و قتل عمر به دست ابولؤلؤ عجمی و توسط این گروه صورت گرفت. نویسنده با دو روایت از قول کعب‌الاحبار در پیشگویی شهادت عمر در سه روز آینده - پس از تهدید عمر - و وقوف خلیفه بر یکی از درهای جهنم و جلوگیری از سقوط مردم در آن، نتیجه می‌گیرد که کعب‌الاحبار و ابولؤلؤ و هرمان در قتل عمر شریک بوده‌اند و حقد و کینه‌ی هرمان نسبت به عظمت و قدرت مسلمین و سقوط ساسانیان را دلیل بر تدبیر هرمان در قتل خلیفه می‌داند (ابوریه، ۱۴۱۶ق: ۱۵۸). او حتی با قطعیت هر چه تمام می‌گوید: «کسی در این دلایل شک نمی‌کند، مگر جاهلان» (همان: ۱۶۰). هر چند در ذکر وقایع تاریخی، نمی‌توان با قطعیت صحبت کرد؛ ولی باز شواهدی وجود دارد که این نظر را تقویت می‌کند؛ از جمله اینکه عمر از فیروز خواست برای خلیفه، آسیابی بسازد. ابولؤلؤ وعده‌ی ساختن آسیابی را داد که شرق و غرب صدای آن را بشنوند. عمر از لحن سخن غلام دریافت که این نوعی تهدید است. فردای آن روز کعب‌الاحبار بهودی، نزد عمر رفت و گفت: سه شب دیگر زنده نیستی. روز بعد، کعب به نزد عمر آمد و گفت: دو روز دیگر مانده است. چون فردا شد، آمد و گفت: یک روز مانده است و همان روز، عمر کشته شد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ۱۵۵۹). این خود می‌رساند که قتل عمر با طرح قبلی و حساب شده بوده است.

مطلب مهم دیگر این که هرمان، ضمن از دست دادن موقعیت و شکوه شاهانه‌ی پیشین خود، در بدو ورود به مدینه، مورد تحقیر عمر و مسلمین قرار گرفت؛ چنان که همراهان مسلمان او برای نشان دادن درجه‌ی اهمیت عمل خود در شکست دادن این سردار بلندپایه و نیز تحقیر او، زیورآلات و تاج هرمان را بر تنش کرده و به محضر عمر وارد شدند (طبری، ۱۳۶۲، ج: ۸: ۲۰۸۳). عمر با شرط عوض کردن لباس‌های هرمان، حاضر به ملاقات شد و به دستور او لباس‌های هرمان را بر تن سراقه بن مالک بن جُعشم، کردند و خلیفه خدا را سپاس گفت که زیور و لباس کسرایان را بر تن فقرای

مسلمین کرده و نخوت و تکبر ایرانیان به ذلت و خواری، تبدیل شده است (ابن سعد، بی تا: ۹۰). شاید بر اساس همین شواهد است که حمداله مستوفی می‌گوید: «هرمزان با فیروز ابولؤلؤ در کشتن عمر یک‌دل شدند» (مستوفی، ۱۳۳۹: ۱۷۴). طبری نیز آورده است که فیروز ابولؤلؤ با کارد هرمزان، عمر را کشته است. عییدالله بن عمر نیز چون شایعاتی شنید مبنی بر اینکه هرمزان و فیروز با هم بوده‌اند و کسی دیده بود که هرمزان کارد را به فیروز داده بود، برفت و هرمزان را بکشت (طبری، ۱۳۶۲، ج ۸: ۲۰۸۳-۲۰۸۸). مقدسی (۱۳۴۹: ۱۲۹ و ۱۳۰) و نویری (۱۳۶۴: ۳۳۵) نیز همین نظر را عیناً آورده‌اند. بلاذری نیز این واقعه را چنین شرح می‌دهد: «هرمزان سپس، به معاضدت ابولؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه، به قتل عمر رضی الله عنه، متهم شد. روزی عییدالله بن عمر به وی گفت: با هم برویم اسبی را که از آن من است تماشا کنیم. هرمزان برفت و عییدالله از پی او همی شد و در حالی که غافل بود، وی را به شمشیر بزد و بکشت» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۵۳۲).

علاوه بر موارد مذکور، با توجه به شواهد موجود، تمام کارهای هرمزان، حساب شده به نظر می‌رسد؛ چنانکه هرمزان، آگاهانه اعراب را مشغول می‌کند تا خوزستان را عرصه‌ی تاخت و تاز کند و قسمت‌های دیگر ایران، از جمله فارس در امان ماند. اینکه اعراب به هیچ وجه راه نزدیک خوزستان به فارس را انتخاب نکرده یا از شمال یا از جنوب به آن حمله کرده‌اند، نشان می‌دهد که مقاومت مهمی در غرب فارس وجود داشته است که جای آن در تاریخ، خالی است؛ همچنین، اینکه در جریان اسارتش از سربازان و سرداران مسلمان می‌خواهد که دست او را در دست عمر قرار دهند، جای بحث دارد؛ علاوه بر این، او چنان سیاست‌مدار ماهری بود که در پیشگاه عمر، نه تنها با تدبیر (ماجرای آب خواستن) خود را از مرگ حتمی نجات داد؛ بلکه اعتماد خلیفه را هم جلب کرد تا جایی که از غنیمت‌های به دست آمده از جنگ‌های اسلام، بهره می‌برد. آیا هرمزان پس از آنکه دانست دیگر هیچ امیدی به پیروزی نیست، با تدبیر طرح کشتن خلیفه‌ی اسلام را نریخته بود؟ (حصوری، ۱۳۷۱: ۴۵). آیا هرمزان می‌توانست با دلی صاف و بی‌کینه در کنار کسی که قاتل پسر و برادرش به حساب می‌آمد زندگی کند؟<sup>۱</sup> آیا هرمزان به عنوان یکی از سرداران رده بالای ایران می‌توانست شکوه و فروپاشی کشورش را نادیده بگیرد؟ آیا هرمزان جذب سادگی و عدل و وفای به عهد مسلمانان نشد که با وجود اینکه از دست وی آزارها دیده بودند و بهترین فرماندهانشان را کشته بود، او را بخشودند و حتی برایش حقوق در نظر گرفتند؟ پاسخ دادن به این سؤالات بسیار دشوار است؛ زیرا هرمزان در مظان اتهام همکاری با فیروز، قرار گرفت و به دست عبدالله بن عمر، کشته شد و مورخان در این داوری در مانده‌اند که کشتن او به حق بوده است یا ناحق؟

۱- آذین حاکم ماسبلن، پسر و شهریار، حاکم شوش، برادر هرمزان بودند که در نبرد با اعراب کشته شدند (ابن اثیر، ۱۲۸۳: ۱۳۴۴ - ۱۲۷۵).



## نتیجه‌گیری

خاندان هرمان بر خوزستان، مهرگان کدک و ماسبدان، حکمرانی می کردند. زادگاه هرمان، سردار نامی یزدگرد سوم، مهرگان کدک بوده است. او فرمانده جناح راست نبرد قادسیه بود که پس از شکست در این نبرد، به زادگاه خود؛ یعنی مهرگان کدک رفت و با جمع آوری نیرو در این مناطق، حدود یک سال و شش ماه در مقابل لشکریان اعراب، مقاومت کرد؛ به طوری که بنا بر گفته‌ی منابع هشتاد نبرد را سازمان داد؛ ولی با همه‌ی رشادت‌ها و دلیری‌هایی که از خود نشان داد؛ در نهایت نیروهای بصره و کوفه با کمک یکدیگر و با همکاری یک ایرانی، او را مجبور به تسلیم کردند. هر چند به نظر می‌رسد که جنگ‌ها و صلح‌های هرمان، برای به دست آوردن فرصت لازم به نفع دولت ساسانی و به زبان اعراب بوده است؛ ولی از این مقاومت‌های محلی که پر فراز و نشیب‌تر از نبرد قادسیه بودند، می‌توان نتیجه گرفت که مردم از نظام شاهنشاهی ساسانی، خسته شده بودند و انگیزه‌ای برای دفاع از آن نداشتند. بنابراین، از شهر و دیار و زادگاه خود به دلیل حب‌الوطن، بهتر دفاع می‌کردند. هرمان، پس از اسارت با تدبیر، خود را از مرگ نجات داد و با نبوغ ذاتی خود توانست جایگاه بالایی را در دربار خلافت به دست آورد و همواره طرف شور عمر قرار گیرد؛ طوری که بسیاری از منابع، تأسیس دیوان و وضع تاریخ را به وی نسبت می‌دهند. در نهایت اگر نظر منابعی که هرمان را طراح قتل عمر می‌دانند، بپذیریم؛ می‌توان گفت هرمان با این کار خود، کینه‌ی قتل پسرانش، شکست کشورش و شکوه گذشته‌اش را فراموش نکرده بود؛ هر چند اعراب مسلمان حداقل پس از اسارت وی نه تنها در حقش بدی نکردند؛ بلکه عزیزش داشتند و به او مستمری می‌دادند.

## منابع و مآخذ

### الف) منابع فارسی

- ابن اثیر، عزالدین؛ (۱۳۸۳)، تاریخ‌الکامل، ج ۴، ترجمه‌ی سیدمحمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن؛ (۱۳۶۶)، مقدمه‌ی ابن خلدون، ج ۲، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_؛ (۱۳۷۹)، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ترجمه آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن سعد، محمد؛ (بی تا)، الطبقات الکبری، ج ۸، بیروت: دارصادر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا؛ (۱۳۶۷)، تاریخ فخری، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابوریه، محمود؛ (۱۴۱۶ق/۱۹۹۵م)، اضاء علی السنه المحمدیه، قم: انصاریان.
- اصفهانی، حمزه بن حسن؛ (۱۳۶۴)، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض والانبیاء)، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، ابوالحسن؛ (۱۳۳۷)، فتوح البلدان، ترجمه‌ی محمد توکل، تهران: نقره.
- بیانی، شیرین؛ (۱۳۵۵)، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بیرونی، ابوریحان؛ (۱۳۵۲)، آثار الباقیه، به قلم اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا.
- حصوری، علی؛ (۱۳۷۱)، آخرین شاه، تهران: چاپ و صحافی بهمن.

- دریایی، تورج؛ (۱۳۸۱)، سقوط ساسانیان، فاتحین خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه (نظام مافی) و فرحناز امیرخانی حسینیک‌لو، بی‌جا: تاریخ ایران.
- دینوری، ابوحنیفه؛ (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود دامغانی، تهران: نی.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ (۱۳۸۵)، کارنامه‌ی اسلام، تهران: امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_؛ (۱۳۷۸)، دو قرن سکوت، سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله‌ی عرب تا ظهور دولت طاهریان، تهران: سخن.
- فرای، ریچارد نلسون؛ (۱۳۸۸)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ (۱۳۸۶)، شاهنامه فردوسی، بر اساس نسخه ژول مُل، به کوشش عبدالله اکبری‌ان‌راد، تهران: الهام.
- قمی، حسن بن محمد؛ (۱۳۶۱)، تاریخ قم، ترجمه‌ی حسن بن علی قمی، تصحیح و تحشیه جلال‌الدین تهرانی، تهران: توس.
- کولسنیکف، آ.آ.؛ (۱۳۵۵)، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه‌ی م. ر. یحیایی، تهران: آگه.
- طبری، محمدبن جریر؛ (۱۳۶۲)، تاریخ طبری، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- محمدی ملایری، محمد؛ (۱۳۷۹)، تاریخ و فرهنگ ایران، ج ۱، تهران: طوس.
- مستوفی، حمداله؛ (۱۳۷۹)، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، علی بن حسین؛ (۱۳۵۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر؛ (۱۳۴۹)، آفرینش و تاریخ، ج ۴، ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نویری، احمد؛ (۱۳۶۴)، نهایت‌الارب فی فنون‌الادب، ترجمه‌ی محمود هروی دامغانی، تهران: امیرکبیر.

### مجلات

- ایمانپور، محمد تقی / گیلانی نجم‌الدین؛ (۱۳۸۹)، «نقش شورش بهرام چوبین در تضعیف و فروپاشی دولت ساسانی»، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (ع)، سال بیستم، دوره‌ی جدید، شماره ۸، پیاپی ۸۹، زمستان.
- \_\_\_\_\_؛ (۱۳۸۹)، «نقش خاندان‌های کهن در فراز و فرود سلسله‌های ایرانی در دوره‌ی ایران باستان»، پژوهش‌های تاریخی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، دوره‌ی جدید، سال دوم، شماره‌ی سوم (پیاپی ۷)، پاییز.
- محمدی ملایری، محمد؛ (۱۳۶۲)، «سرگذشت هرمان»، مجله مقالات و بررسی‌ها، شماره ۹ - ۱۲.

### ب) منابع انگلیسی

- A.Sh. Shahbazi, 2004, "Hormozan", Encyclopadia, Vol.XII, pp.1 - 460
- Homa Katouzian, 2009, The Persians: Ancient, Mediaeval and Modern Iran Yale University Press.
- Pourshariati, Parvaneh: 2009, Decline And Fall Of the Sassanian Empire: The Sassanian - Parthian Confederacy And The Arab Conquest Of Iran, I .B. Tauris: London.